

فردوسی امام حسین

در طول تاریخ لطف، محبت و کرامت پیامبر گرامی و ائمه اطهار شامل حال بسیاری از حاجت مندان و نیازمندان شده است. بسیاری بودند که گرفتاری داشتند، نیاز و احتیاجی داشتند و یا آزادی و به دست آوردن چیزی را در سر می‌پروراندند. مهم احتیاج آنان نبود، بلکه مهم توجهی بود که مردان خدایی به آنان داشته‌اند. بارها سرنوشت کسانی را دیده‌ایم که دست به دامان امامان بزرگوار شده‌اند و دست خالی برگشته‌اند. یا سرنوشت شاعرانی مثل محتشم و شهریار را شنیده‌اند که پر تو لطف امام حسین (ع) و امام علی (ع) آنان را در برگرفته و توانسته‌اند به پاس آن همه لطف، شاهکار ادبی را هدیه دستگیر خود کنند. حال که صحبت از شعر و شاعری شد، به سراغ شاعری می‌رویم که در ابتدای زندگی نمی‌دانست شعر چیست و با یک انسان عامی هیچ تفاوتی نداشت. اما توجه امام حسین (ع) به او، زندگی وی را دگرگون کرد.

میرزا احمد کرمانشاهی مثل همه انسان‌های معمولی به سال ۱۲۶۴ در توپسرکان به دنیا آمد. اما پس از سال‌ها به کرمانشاه رفت. وی از قنون شاعری، درک مفاهیم و لغات و عبارات و مسائل شعر عاجز بود، حتی نمی‌دانست عروض و قافیه چیست و بلاغت و فصاحت زبانی در شعر یعنی چه. هفت ساله بود که در کرمانشاه به مدرسه رفت و شش ماه بعد در خواندن و نوشتن توانا شد؛ اما پس از آن، پدر به دلیل فقر مالی وی را از

ادامه تحصیل باز داشت. از این رو وی،

به کمک پدرش رفت. در بیست سالگی پدرش را از دست داد و همین امر موجب شد که سرپرست مادر پیر و خواهر شود. پس از مدتی مادرش را هم از دست داد و او ماند و بچه‌های کوچکی که باید نان آورشان می‌بود. به ناچار ازدواج کرد. سال‌ها بعد او بود و کودکان ریز و درشتش که میرزا احمد را مجبور به کار و کسب آب و نان کنند. اما وی به حدی فقیر و نادر شده بود که چاره‌ای جز قرض و وام از اطرافیان و خویشان نداشت. در سن سی سالگی به دلیل رنج و محنت به بیماری سختی دچار شد و نتوانست برای تأمین زندگی خود، دست به کاری بزند. تنها راهی که برای او مانده بود این بود که بعضی از وسایل زندگی خود را بفروشد؛ آن هم به ارزان‌ترین قیمت.

به هر حال، برای یک پدر سخت است که رنج و گرسنگی زن و فرزندانش را ببیند و خود بیمار بنشیند و کاری از دستش بر نیاید. طلب کاران هم به بیماری‌اش کار نداشتند. آنان که دل رحم نبودند، نمک به زخم عمیق او می‌پاشیدند و رنج او را بیش از آن چه بود می‌کردند. آن شب در دل گرفته و غمگین میرزای درمانده به سقف ترک خورده خانه‌اش چشم دوخته بود. این همه درماندگی و بیچارگی، اشک را بر گونه‌اش جاری می‌کرد و مانده بود که چه کند. اما انگار چیزی در دلش درخشید و چشمش را روشن کرد. نام کسی را بر زبان آورد که دلش را شعله ور کرد. او پناه برد به سید شهداء امام حسین (ع) دست به دامان مولا شد و گفت: ای امام شهید. من از تو شفاعت می‌خواهم و تمنا می‌کنم که کارم را در پیشگاه خداوند اصلاح کنی. می‌بینی که به چه روزی افتاده‌ام.

این گونه با گریه و زاری دست به دامان امام حسین (ع) گشت و تا نیمه‌های شب با سوز و گداز آن قدر گریست که دیگر از فرط گریه به خواب رفت. در عالم خواب خود را در بیابانی دید که سرگردان و حیران راه می‌رود. ناگهان جلو چشمش باغی پدیدار می‌شود که رودی از کنار آن جاری است. در دو طرف باغ مردانی مؤدب نشسته بودند و بر بالای مجلس، سرور آزادگان جهان، حضرت سید الشهداء (ع) بر تختی نشسته بود. میرزا با احترام در پایین مجلس می‌نشیند و امام حسین (ع) حاجت اول می‌پرسد. میرزا آزار طلبکاران و درمانگی‌اش را بر زبان می‌آورد و آرزوی خود را این چنین بیان می‌کند: «دوست دارم در مصیبت ائمه اطهار شعر بگویم و آن را ذخیره آخرت خود کنم و...»

از آن پس، میرزا به لطف امام حسین (ع) و با واسطهٔ مردی خدایی صاحب دارایی می‌شود و به آرزوی خود می‌رسد. مردی از راه می‌رسد و مبالغی را به صورت نقد به او می‌دهد که وام و قرض هایش را ادا کند. بعدها پی می‌برد که آن مرد از سوی امام بزرگوار مأمور کمک به میرزا شده بود. مرد گمنام از میرزا تقاضای شعر می‌کند. اما میرزا می‌گوید: من تا به حال شعر نگفته‌ام. و او همچنان از میرزا شعر می‌خواهد که میرزا با عنایت امام حسین این گونه آغاز می‌کند.

چهاران داور آفرینش طراز

به نام خداوند بینش طراز

مرد با شنیدن این شعر بی اختیار دهان شاعر را بوسید و لقب فردوسی حسین را به او می‌دهد. میرزا احمد کرمانشاهی پس از آن، شعر را شروع می‌کند و آشنا شدن با استاد حسین قلی خان سلطانی کلهر، متخلص به الهامی می‌شود. او ماجرایی خواب خود را به شعر در آورده است و بسیار زیبا این ماجرا را بیان می‌کند.

فراز آمد رنج و اندوه بسی
گرفتار و پا بست مشتی عیال
بدان سان که از میوه، سرو تهی
زدم بر به دامنش دست نیاز
از این تنگ دست مرا ده نجات
بسی بودم از بخت وارون به خشم

چو بگذشت بر سر ما سال سی
شدم از سم رخس غم پایمال
به دهر از درم بود دستم تهی
شبی چاره جستم از آن چاره ساز
که ای روح پاک تن ممکنات
همی گفتم و ریختم آب چشم

یکی بزم دیدم چه بزم بهشت
بدان بر نشسته یک شهریار
یکی تشنه بودم شدم سیر آب
دو صد شکر کافروخت زان محفل
تعالی الله از بخت بیدار من

تو گفתי که بودنش زمینو سرشت
که روی خدا از رخس آشکار
یکی ذره بودم شدم آفتاب
به نور حسینی چراغ دلم
که آن شب در آن خواب شد یار من

این شاعر اهل بیت در شعرهایش وزن شعر حماسی را برگزید. البته، شعرهایش را برای استادش حسین قلی خان می خواند. او پس از آن تصمیم گرفت که حماسه کربلا را به نظم در آورد و آن شکوه و عظمت و شجاعت مردان جان نثار کربلا را با زبان شعر به تصویر بکشاند. زبان او به قدرت و قوت فردوسی شاعر معروف شاهنامه است و به همین دلیل، این شاعر را فردوسی حسین می خوانند.

از او کتابی به جا مانده است به نام یاغ فردوس. این کتاب در چند بخش سروده شده است. مضامین و موضوع های این سروده برگرفته از روایات صحیح و کتاب های مقاتل معتبر است. این دیوان علاوه بر حوادث کربلا، غزلیات و قصاید و دو مثنوی حسن منظم و بستان ماتم را هم شامل می شود.

همان طور که اشاره شد، شعرها بر وزن و سبک شاهنامه فردوسی است. شعرهای این شاعر آن قدر جذاب و تأثیر گذار است که رد پای الهامات غیبی را می توان در آن دید و این گونه است که شاعر، تلخیص الهامی را در شعرهایش دارد.

شروع کتاب شعر او مانند شاعران قرون گذشته، در توحید خداوند متعال است که این گونه آغاز می شود:

به نام خداوند بپیش طراز
که نامش بود زیور نامه ها
خداوند روزی ده مهربان

چهان داور آفرینش طراز
سخن را او گرم هنگامه ها
که کودک به نامش گشاید زبان

و شعرهای بعدی به ترتیب در نعت پیامبر (ص) و منقبت امام علی (ع) و ستایش حضرت زهرا (س) و...

احمد الهامی ماجرای کربلا را از بی یار ماندن مسلم بن عقیل در کوفه شروع می کند و چه زیبا تنهایی او را در این شهر به تصویر می کشد. تنهایی که نشانی از ذلت و خواری ندارد بلکه سراسر شجاعت و همت و عشق به امام حسین (ع) است.

چهان یک آسمان وفا
زمانی به هر سو همی بنگریست
همی گفت با خود که گشت ای دریغ
سپهر بلندم بیفتند پست
دریغاکه دور از دیار آمدم

پسر غم فرخنده مصطفی
به تنهایی خویش لختی گریست
نهان آفتاب امیدم به میخ
زدمان شاهم جدا کرد دست
درین مرز بی غم گسار آمدم

و در جایی حمله مسلم بر سپاه کوفه و نیز تصویر حماسی روشنی از شهامت و اقتدار مسلم را به زیبایی به تصویر می کشد. در این تنهایی و با مدد گرفتن از یاد و خاطره امام علی (ع) و پیامبر (ص) روحی مضاعف می گیرد و شاعر چه زیبا سروده است:

بر آویخت برنده تیغ از نیام
که مسلم منم مرگ هر بدگهر
نبی دوده و هاشمی گوهرم
منم ناوک شست پروردگار
چو من مرد نبود درین روزگار
بگفت این و زد بر سپاه گران

چو تندر خروشید و بر گرفت نام:
علی ولی را برادر پسر
خدا را یکی تیغ پر جوهرم
رها گشته از دست پروردگار
مرا شیر حق بوده آموزگار
به جنگ اندر آویخت با کافران

پس از شرح درگیری های مسلح و اسارت، به شهادت او می رسیم که شاعر این گونه می سراید:

بدو اختر سر از پیکرش کرد دور
جدا چون سرپاک سالار کرد
تنی از بر باره شد سرتگون
چون آن پاک تن بر زمین افتاد
همه آفرینش بدو خون گریست

بدو زار بگریست کیوان و هور
تن از بام کاخش نگونسار کرد
که چشم نبی در غمش ریخت خون
تزلزل در عرش برین اوفتاد
از آن جمله پیغمبر افزون گریست

بخش بعدی آغاز مبارزه قاسم بن حسن و شهادت اوست و پس از آن، به داستان شهادت حضرت ابوالفضل (ع) می رسیم.

کسبون از نی دل برآرم نوا
در جایی هم روایتی از ابو حمزه ثمالی در فضیلت حضرت عباس (ع) به نظم در آمده است. و بعد از آن به ماجرای آب آوردن آن حضرت بر می خوریم.

سپس آن مشک خوشیده را پر نمود
و ما بین که پور شه کاینات
به دوش اندرش مشک و دل پر زتاب
چو دیدند لشکر که سالار شاه
برآوردشان گوهر بد به جوش

میرزا احمد الهامی پس از سالها زندگی در کرمانشاه به سال ۱۳۲۵ هجری قمری بدرو حیات گفت. از او اثر ماندگاری به جا ماند که نتیجه توجه امام حسین (ع) به اوست. جالب این که احمد الهامی سه فرزند به یادگار داشت که یکی از آن ها ابوالقاسم لاهوتی است. این شاعر آزادی خواه در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در کرمانشاه متولد شد و به سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در مسکو درگذشت. لاهوتی از شاعران نو آوری بود که شعرش به شعرهای شیدایی نزدیک بود. اثر معروف او «سنگر خونین» است که از یکی از شعرهای ویکتور هوگو ترجمه شده و به نظم در آمده است.

بزد اسب آمد به هامون ز رود
لب تشنه بر گشت ز آب فرات
روان شد سوی خیمه ها با شتاب
برد مشک پر آب زی خیمه گاه
ز هر سو کشیدند بر هم خروش

سسخن داغ از ساق نینوا
بزد اسب آمد به هامون ز رود
لب تشنه بر گشت ز آب فرات
روان شد سوی خیمه ها با شتاب
برد مشک پر آب زی خیمه گاه
ز هر سو کشیدند بر هم خروش

میرزا احمد الهامی پس از سالها زندگی در کرمانشاه به سال ۱۳۲۵ هجری قمری بدرو حیات گفت. از او اثر ماندگاری به جا ماند که نتیجه توجه امام حسین (ع) به اوست. جالب این که احمد الهامی سه فرزند به یادگار داشت که یکی از آن ها ابوالقاسم لاهوتی است. این شاعر آزادی خواه در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در کرمانشاه متولد شد و به سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در مسکو درگذشت. لاهوتی از شاعران نو آوری بود که شعرش به شعرهای شیدایی نزدیک بود. اثر معروف او «سنگر خونین» است که از یکی از شعرهای ویکتور هوگو ترجمه شده و به نظم در آمده است.

سپس آن مشک خوشیده را پر نمود
و ما بین که پور شه کاینات
به دوش اندرش مشک و دل پر زتاب
چو دیدند لشکر که سالار شاه
برآوردشان گوهر بد به جوش

سسخن داغ از ساق نینوا
بزد اسب آمد به هامون ز رود
لب تشنه بر گشت ز آب فرات
روان شد سوی خیمه ها با شتاب
برد مشک پر آب زی خیمه گاه
ز هر سو کشیدند بر هم خروش

میرزا احمد الهامی پس از سالها زندگی در کرمانشاه به سال ۱۳۲۵ هجری قمری بدرو حیات گفت. از او اثر ماندگاری به جا ماند که نتیجه توجه امام حسین (ع) به اوست. جالب این که احمد الهامی سه فرزند به یادگار داشت که یکی از آن ها ابوالقاسم لاهوتی است. این شاعر آزادی خواه در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در کرمانشاه متولد شد و به سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در مسکو درگذشت. لاهوتی از شاعران نو آوری بود که شعرش به شعرهای شیدایی نزدیک بود. اثر معروف او «سنگر خونین» است که از یکی از شعرهای ویکتور هوگو ترجمه شده و به نظم در آمده است.

سپس آن مشک خوشیده را پر نمود
و ما بین که پور شه کاینات
به دوش اندرش مشک و دل پر زتاب
چو دیدند لشکر که سالار شاه
برآوردشان گوهر بد به جوش

سسخن داغ از ساق نینوا
بزد اسب آمد به هامون ز رود
لب تشنه بر گشت ز آب فرات
روان شد سوی خیمه ها با شتاب
برد مشک پر آب زی خیمه گاه
ز هر سو کشیدند بر هم خروش

میرزا احمد الهامی پس از سالها زندگی در کرمانشاه به سال ۱۳۲۵ هجری قمری بدرو حیات گفت. از او اثر ماندگاری به جا ماند که نتیجه توجه امام حسین (ع) به اوست. جالب این که احمد الهامی سه فرزند به یادگار داشت که یکی از آن ها ابوالقاسم لاهوتی است. این شاعر آزادی خواه در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در کرمانشاه متولد شد و به سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در مسکو درگذشت. لاهوتی از شاعران نو آوری بود که شعرش به شعرهای شیدایی نزدیک بود. اثر معروف او «سنگر خونین» است که از یکی از شعرهای ویکتور هوگو ترجمه شده و به نظم در آمده است.

سپس آن مشک خوشیده را پر نمود
و ما بین که پور شه کاینات
به دوش اندرش مشک و دل پر زتاب
چو دیدند لشکر که سالار شاه
برآوردشان گوهر بد به جوش

سسخن داغ از ساق نینوا
بزد اسب آمد به هامون ز رود
لب تشنه بر گشت ز آب فرات
روان شد سوی خیمه ها با شتاب
برد مشک پر آب زی خیمه گاه
ز هر سو کشیدند بر هم خروش

میرزا احمد الهامی پس از سالها زندگی در کرمانشاه به سال ۱۳۲۵ هجری قمری بدرو حیات گفت. از او اثر ماندگاری به جا ماند که نتیجه توجه امام حسین (ع) به اوست. جالب این که احمد الهامی سه فرزند به یادگار داشت که یکی از آن ها ابوالقاسم لاهوتی است. این شاعر آزادی خواه در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی در کرمانشاه متولد شد و به سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در مسکو درگذشت. لاهوتی از شاعران نو آوری بود که شعرش به شعرهای شیدایی نزدیک بود. اثر معروف او «سنگر خونین» است که از یکی از شعرهای ویکتور هوگو ترجمه شده و به نظم در آمده است.

